

ولایت در دیدگاه سید حیدر آملی

دکتر مهین عرب

استادیار دانشگاه تهران

(از ص ۲۰۹ تا ۲۲۸)

چکیده:

ولایت نقطه عطفی است که مشترک میان شریعت و طریقت و حقیقت می‌باشد. عارف بزرگ، جناب هجویری در کتاب "کشف المحجوب" درباره اهمیت ولایت در عرفان فرموده است: "بدان که قاعده و اساس طریقت تصوّف و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است که جمله مشایخ اندر حکم اثبات آن موافق‌اند، اما هر کسی به عبارتی دگرگون بیان این ظاهر کرده‌اند."

ما در این مقاله بر آنیم که بر اساس دیدگاه‌های عارف بزرگ شیعی سید حیدر آملی، مروری اجمالی بر مبحث ولایت در ساحت عرفان داشته باشیم، در این سیر پس از تعریف ولایت و بیان اقسام و مراتب آن، نظر سید حیدر در باب ختم ولایت و خاتم الاولیاء آورده شده است، باشد که نقش عرفان شیعی در تعمیق و تعالی بخشی از ارکان و تعالیم شریعت، هر چه بیشتر نمایان گردد.

واژه‌های کلیدی: ولایت، عرفان، سید حیدر آملی، خاتم الاولیاء.

مقدمه:

ولایت از معدود کلماتی است که در قرآن و همچنین در احادیث در معانی مختلفی به کار رفته است. با توجه به موارد استعمال قرآنی، ولایت را می‌توان این چنین معنا کرد: ولایت عبارت است از یک نحوه قربی که باعث نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می‌شود. برترین مرتبه این ولایت از آن حق "جَلَّ جلاله" است که مالک حقیقی و مدبّر واقعی هر چیزی است (مرحوم علامه طباطبائی در المیزان ذیل آیه: "انت ولی فی الدنیا و الآخرة" بوسف ۱۲: ۱۰۱، ولایت الهی را اینچنین معنا می‌کند: ولایت حق یعنی قائم بودن او بر هر چیز و بر ذات و صفات و افعال هر چیز که خود ناشی است از اینکه او هر چیزی را ایجاد کرده و از کم عدم به ظهور وجود آورده است...)، بلکه صاحب مطلق چنین ولایتی همانا پروردگار متعال است و سایر ولایات در واقع از تجلیات آن ولایت مطلقه الهی می‌باشند که به اذن او، بر صاحبان آن افاضه شده است.

در حوزه عرفان، ولایت کمالی است ازلی و ابدی که سرآغاز جمله کمالات است. توضیح اینکه: در صحف کریمه اصل معرفت محقق است که صادر نخستین نفس رحمانی است و آن اصل اصول و هیولای عوالم غیر منتهای و ماده تعینات است و از آن تعبیر به تجلی ساری و رقی منشور و وجود منبسط می‌کنند.

مراد از سریان ولایت که در السنه اهل تحقیق دایر است، همین سریان وجود منبسط و نفس رحمانی و فیض مقدس است، چنانکه فرموده‌اند: وجود و حیات جمیع موجودات به مقتضای قوله تعالی: "و من الماء کلّ شیء حیّ" (سوره انبیاء، ۳۰) سریان ماء ولایت یعنی نفس رحمانی است که به منزلت هیولی و به مثبت ماده ساری در جمیع موجودات است.

مشایخ عرفا، بر مبنای وحدت شخصی وجود بر این عقیدت راسخ اند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است و در قوس صعود، حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است. حقیقت محمدیه که اولین تعین و نخستین مظهر حق است در مراتب غیب و شهادت نزول کرده و در هر مرتبه‌ای بنابر مقتضیات آن مرتبه ظهور نموده و ولایت خود را تحقق

می دهد ، در مرتبه اسماء و صفات الهی با انبیا از غیب و رفع تخاصم در قالب حقیقت اسم اعظم ، در عالم ارواح به واسطه روح محمدی (ص) و در مرتبه شهادت نیز در صورت نبی از انبیاء از آدم تا عیسی علیهم السلام و بالاخره در چهره کاملترین مظهر خود یعنی حضرت ختمی مرتبت (ص) ظهور نموده و بدین ترتیب ختم تمامی این نبوت و ولایت را می نماید . اما علی رغم آنکه خود صاحب تمامی این ولایات است چون به کسوت نبوت و رسالت در این عالم ظاهر می گردد و اینها مانع از ظهور جنبه ولایت وی می باشند، بدین جهت ظهور ولایت او در قالب اولیای امتش محقق می گردد و چون امت وی به سبب پیروی از آن حضرت (ص) برترین امم می باشند، از این رو ظهور ولایت جمیع انبیا و رسل نیز در نزد ایشان خواهد بود (حسن زاده آملی، حسن :انسان کامل در نهج البلاغه، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۰۶ تا ۲۰۱).

تعریف ولایت و مراتب آن از دیدگاه سید حیدر آملی

سید حیدر (سید حیدر آملی معروف به صوفی (حدود ۷۹۰-۷۲۰ ق) یکی از برجسته ترین شاگردان و شارحان مکتب ابن عربی است . وی درعین تقریر ، به تهذیب تعلیم ابن عربی براساس مبانی فکری شیعی پرداخته است . کتاب «جامع الاسرار و منبع الانوار» جامعترین اثر موجود سید حیدر است . وی در این کتاب می کوشد تا نشان دهد حقیقت تصوف با تشیع یکی است و در خانمه آن تصریح می کند که به قصد تلفیق بین تصوف و تشیع آن را نوشته است . (عبدالحسین زرین کوب ، دنباله جستجو در تصوف ایران ، ص ۱۴۰) در تعریف ولایت می گوید :

الولاية عبارة عن قيام العبد بالله و تبدیل باخلاقه باخلاقه و تحقیق اوصافه باوصافه ، كما قال - صم : "تخلّقوا باخلاقى الله ، بحيث يكون علمه علمه و قدرته قدرته و فعله فعله" كما ورد فى الحديث القدسى : "لا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبته، فاذا احببته كنت سمعه و بصره و لسانه و يده و رجله ، فبى يسمع و بى يبصر ، و بى ينطق ، و بى يبسط" وورد ايضا "من تقرب الى بشرا تقرب الى ذرعا و من تقرب الى ذرعا تقرب الى باعا و من تقرب الى باعا مشيت الى هرولة" هذا (ما ورد) بالنسبة الى الاولياء . " (آملی ، سید حیدر: جامع

ولایت عبارت است از: قیام عبد برای خدا و تبدیل اخلاقش به اخلاق الهی و محقق شدن اوصافش به اوصاف باری تعالی. همان طور که رسول خدا فرمود: "تخلّفوا باخلاق الله". به طوری که علمش علم خدا و قدرتش قدرت خدا و عملش عمل خدایی گردد. همان طوری که در حدیث قدسی وارد شده است: "هرگز بنده به وسیله نوافل به من نزدیک نمی شود، مگر آنکه دوستش می دارم. پس هنگامی که دوستش دارم، گوش و چشم و زبان و دست و پایش می شوم. به طوری که به وسیله من می شنود و می بیند و سخن می گوید و راه می رود".

...الولاية هي التصرف في الخلق بالحق على ما هم مأمورون به ، من حيث الباطن و الالهام دون الوحي ، لانهم (ای الاولیاء) متصرفون فيهم (یعنی فی الخلق) به (ای بالحق) ، لا بأنفسهم و ذلك لانهم فنوا عن انفسهم و بقوا به (ای بالحق) و بوجوده و صاروا هو من حيث الحقيقة و الذات و غيره من حيث التعین و التّشخّص. (آملی ، سید حیدر: جامع الاسرار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۹۲)

ولایت یعنی تصرف در خلق به وسیله حق بنا بر آنچه که به آن امر شدند از حیث باطن و الهام به غیر وحی. برای اینکه اولیاء در خلق به وسیله حق تصرف می کنند نه با نفس خودشان و آن بخاطر این است که فنای در حق شدند و به وسیله حق باقی ماندند و از حیث هو هو، حق شدند و از حیث تعین و تشخص غیرا هستند. سید در جای دیگر بر اساس نبوت به تعریف ولایت پرداخته، می فرماید:

"فالنبوة مختصة بالظاهر، و يشترك (الانبياء) كلهم في الدعوة و الهداية و التصرف في الخلق ، و غيرها مما لا بدّ منه في النبوة و يمتاز كل منهم عن الآخر في الطريقة بحسب الحيلة التامة، كاولي العزم و المرسلين - عليهم السلام - و غير التامة ، كانبیاء بنی اسرائیل . فالنبوة دايرة تامة مشتملة على دوائر متناهية متفاوتة في الحيلة و قد علمت أن الظاهر لا يأخذ التأييد و القوة و القدرة و التصرف و العلم و جميع ما يفرض من الحق تعالى الآ بالباطن ، و هو مقام الولاية المأخوذة من الولی، و هو القرب و الولی بمعنى الحبيب ايضاً منه . فباطن النبوة الولاية. " (منبع پیشین، ص ۳۸۲)

نبوت مختص به ظاهر است و انبیا همگی در دعوت و هدایت و رفتارشان نسبت

به خلایق و دیگر موارد لازمه با یکدیگر اشتراک دارند و هرکدام نسبت به دیگری از لحاظ احاطه تامش امتیاز جداگانه‌ای می‌یابد، مانند پیامبران اولی العزم. و آنهایی که غیر تام هستند مانند انبیای بنی اسرائیل، پس نبوت دایره تام و کاملی است که دوایر متفاوتی را شامل می‌باشد و از جهت گستره بی‌انتهاست و تو دانستی که ظاهر، تأیید و قوت و قدرت و تصرف و علم و همه آن چیزهایی که از سوی حق تعالی افاضه می‌گردد جز از طریق باطن به دست نمی‌آورد و آن مقام ولایت است که از "ولی" اخذ شده است یا همان مقام قرب است و ولی همچنین به معنی حبیب است. پس باطن نبوت، ولایت است.

نسبت نبوت و رسالت و ولایت

روشن است که نبوت و رسالت و ولایت رابطه‌ای طولی بایکدیگر دارند. سیدحیدر در ضمن تبیین این رابطه، وجوه تمایز این ارکان را این گونه بیان می‌دارد:

"النبوة هي الطلاع على الحقائق الالهية علماً و بياناً و الرسالة هي الاطلاع عليها كشفاً و عياناً و ذوقاً و وجداناً و الولاية هي الاطلاع على معرفة الذات و الصفات و الاسماء بالذات ، اي بالاطلاع الذاتي الحقيقي ، دون (الاطلاع) العقلي و العلمي و الكشفي ، المخصوص بالرسول و الانبياء." (همان منبع، ص ۳۹۳ همان منبع، ص ۳۹۳).

نبوت اطلاع از حقایق الهی از حیث علم و بیان است و رسالت اطلاع بر آنها از حیث کشف و عین و ذوق و وجدان می‌باشد. و ولایت، اطلاع بر معرفت ذات و صفات و اسماء بالذات است؛ یعنی، اطلاع ذاتی حقیقی، غیر از اطلاع عقلی و علمی و کشفی است که مخصوص رسولان و انبیا می‌باشد.

سید تفاوت میان نبی و رسول و ولی را این گونه بیان می‌دارد:

"الفرق بين النبي و الرسول و الولي، ان النبي و الرسول لهم التصرف في الخلق بحسب الظاهر و الشريعة و الولي التصرف فيهم بحسب الباطن و الحقيقة و من هنا قالوا: الولاية أعظم من النبوة و ان لم يكن الولي أعظم من النبي، لان الولاية هي التصرف في الباطن و النبوة (هي التصرف) في الظاهر و ان كان النبي أيضاً صاحب الولاية، لكن (لا) من حيث

الحکم بالفعل ، بل من حیث المعنى الحاصل له بالقوة ، كما قال - صم : " ولی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملکٌ ولا نبیٌ مرسلٌ " لان هذا كان مقام الولاية. " (همان، ص ۳۸۵ همان، ص ۳۸۵)
 فرق بین نبی و رسول و ولی آن است که نبی و رسول به حسب ظاهر در خلق تصرف می کنند. لیکن ولی به حسب باطن و حقیقت در مخلوقات تصرف دارد و از این رو بزرگان گفتند : ولایت ، بالاتر از نبوت است و اگرچه ولی بالاتر از نبی نمی باشد ، برای اینکه ولایت تصرف در باطن است و نبوت تصرف در ظاهر. فلذا اگر نبی ولی هم باشد، جهت ولایت او بالاتر است. یعنی آن تصرف باطنی، نه از حیث فعل، بلکه از جهت معنوی بالقوه برایش حاصل است. همان طوری که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: " لى مع الله وقت لا یسعی فی ملکٌ مقربٌ ولا نبیٌ مرسلٌ " (نجم الدین کبری : مرصاد العباد، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۳۵). پس این حالتی که از جهت معنوی و باطنی برای پیامبر گرامی اسلام (ص) حاصل است از مقام ولایت او می باشد.

بدین ترتیب از نظر سید مرتبه ولایت بالاتر از مرتبه نبوت و رسالت است، ایشان می گویند :

"فحينئذ كل مرتبة من المراتب المذكورة يكون أعظم من الاخرى ، أعنى مرتبة الولاية تكون أعظم من مرتبة النبوة و مرتبة النبوة تكون أعظم من مرتبة الرسالة ، بخلاف الولی و النبى و الرسول و مثل هذه المراتب مثل مراتب اللوزة الكاملة فى ذاتها ، فان لها ظاهرا و باطنا و باطن الباطن . أعنى ان لها قشرا و لبًا و دهنًا . فالمرتبة الاولى التى هى القشر ، كالرسالة و الثانيه التى هى اللب ، كالنبوة ، و الثالثة التى هى الدهن ، كالولاية ، و المراد ... ان (مرتبة) الرسالة دون (مرتبة) النبوة و (مرتبة) النبوة دون (مرتبة) الولاية. " (آملی ، سید حیدر: جامع الاسرار ، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۸۸).

بنابراین، هر مرتبه از مراتبی که ذکر شد، مهم تر از دیگری است، یعنی مرتبه ولایت عظیم تر از مرتبه نبوت و مرتبه نبوت عظیم تر از مرتبه رسالت است بر خلاف ولی و نبی و رسول. مثل این مراتب نظیر لایه های یک بادام کامل است. یک بادام هم دارای ظاهر و باطن و باطن باطن است. یعنی دارای پوست و مغز و روغن است. پس مرتبه اول که پوست باشد؛ مانند رسالت و مرتبه دوم که مغز باشد شبیه نبوت است و مرتبه

سوم که روغن باشد مثل ولایت است و منظور این است که مرتبه رسالت پایین تر از نبوت و مرتبه نبوت پایین تر از ولایت است .

سید جهت جلوگیری از خلط مبحث توضیح می دهد که :

"وهنا دقيقة شريفة لا بدّ من ذكرها وهي أنّ الولاية وان كانت في الحقيقة أعظم من النبوة، والنبوة (أعظم) من الرّسالة، لكن ليس الولي أعظم من النبي و (لا) النبي أعظم من الرسول، لأنّ النبي له مرتبه الولاية و فوقها مرتبة النبوة وكذلك الرسول له مرتبتان بعد الولاية، أعنى الرسالة والنبوة، فلا تحصل المساواة بينهم أصلاً ولا الترجيح أيضاً، أعنى ترجيح الولي على النبي و ترجيح النبي على الرسول . فالدقة في هذا هي أن تعرف أن المراد بان الولاية أعظم من النبوة، هو أنّ طرف الولاية في الشخص المعين يكون أعظم من طرف نبوته و طرف نبوته أعظم من طرف رسالته، و النبوة بالنسبة الى الرسالة كذلك، مثل نبينا - صلى الله عليه و آله و سلم فانه كان ولياً و نبياً و رسولاً و كان طرف ولايته أعظم من طرف نبوته و طرف نبوته أعظم من طرف رسالته و كذلك جميع الرسل . " (همان منبع، ص ۴۲۲).

در اینجا یک نکته ظریفی وجود دارد که ناچار باید ذکر گردد و آن این است که ولایت اگرچه بزرگتر از نبوت است و نبوت بزرگتر از رسالت، لیکن ولی بزرگتر از نبی نیست و همچنین نبی هم از رسول بزرگتر نیست، زیرا نبی علاوه بر مرتبه ولایت دارای مرتبه نبوت هم هست و به همین ترتیب رسول که پس از ولایت دارای دو مرتبه دیگر یعنی رسالت و نبوت نیز هست . بنابراین در بین آنها نه مساوات وجود دارد و نه ترجیح . منظور، ترجیح ولی بر نبی و رجحان نبی بر رسول است و دقت در این مسأله به خاطر شناختن این نکته است که مراد از اینکه ولایت بزرگتر از نبوت است، همانا بعد ولایت در یک شخص معین بزرگتر از جانب نبوت است و جانب نبوت بزرگتر از جانب رسالت اوست و نسبت به رسالت نیز به همین ترتیب است. نظیر پیامبر ما صلی الله و علیه و آله که هم ولی و هم نبی و هم رسول بود و بعد ولایت او بالاتر از بعد نبوتش و بعد نبوت او بالاتر از بعد رسالتش بود و همچنین همه رسولان .

- اقسام و مراتب ولایت (عام و خاص) از نظر سید حیدر آملی :

سید حیدر ولایت را به دو قسم عامه و خاصه تقسیم نموده و سپس به تعریف آنها می پردازد:

هی (ولایت) تنقسم بالعامه و الخاصه. فالاولی تشتمل علی کل من آمن بالله و عمل صالحاً علی حسب مراتبهم، كما قال تعالی "الله ولی الذین آمنوا" الآیة. الثانية تشتمل علی الواصلین السالکین فقط، عند فنائهم فیہ و بقائهم به." (همان منبع، ص ۳۸۲).

آن (ولایت) بر دو قسم است: عام و خاص. ولایت عام شامل همه کسانی می شود که به خدا ایمان آورده و بر حسب مراتب خود عمل صالح انجام می دهند. آنچنان که خداوند سبحان می فرماید: "الله ولی الذین آمنوا" (بقره، ۲۵۷) و دوم مشتمل بر سالکان به منزل رسیده است، هنگام فنای آنها در خدا و بقایشان به او.

سپس سید حیدر ولایت خاص را این گونه تعریف می کند:

"فالولاية الخاصة عبارة عن فناء العبد في الحق والولي هو الفاني في (اي في الحق) و ليس المراد بالفناء هنا انعدام عين العبد مطلقا، بل المراد منه فناء الجهة البشرية في الجهة الربانية، اذا لكل عبد جهة في الحضرة الالهية، هي المشار اليها بقوله "ولكل وجهة هو موليها" الآیة و ذلك لا يحصل الا بالتوجه التام الى جناب الحق المطلق سبحانه، اذ به تقوى جهة حقيقته، فتغلب جهة خلقيته الى ان تقهرها و تفتيها بالاصالة، كالقطعة، من الفحم المجاورة للنار، فانها بسبب المجاوره و الاستعداد لقبول النارية و القابلية المختفية فيها، تشتمل قليلاً الى أن تصير ناراً، فيحصل منها ما يحصل من النار من الاحراق و الانضاج و الاضاءة و غيرها و قبل الاشتعال كانت مظلمة كدرة باردة." (آملی، سید حیدر: نص

النصوص، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۹۳).

ولایت خاص عبارت است از فنای عبد در حق. ولی همان کسی است که در حق فانی گشته و به آن بقا یافته است. مراد از فنا در اینجا نابودی فرد به طور مطلق نیست، بلکه منظور فنای بُعد جسمانی و بشری در بُعد ربّانی و معنوی است، زیرا برای هر بنده ای در پیشگاه الهی دارای جهتی است که بدان اشاره شده است: "ولكل وجهة هو موليها". (بقره، ۱۴۸) و این امر حاصل نمی شود مگر با توجه تام به سوی حق مطلق

سبحانه و تعالی ، زیرا به وسیله اوست که بعد حقیقی تقویت گشته و بر بعد خلقی غلبه می یابد تا آنجا که بر آن چیره گشته و از اساس آن را نابود می سازد . مثل قطعه ای از ذغال که در کنار آتش قرار می گیرد. این قطعه ذغال به خاطر مجاورت و نیز به خاطر استعداد پذیرش آتش و قابلیت پنهان در آن ، اندک اندک شعله ور گشته و به آتش مبدل می شود. در این هنگام است که دارای همه خصوصیات آتش مثل سوزاندن و روشنایی و حرارت و غیره شده، در حالی که پیش از اشتعال تیره و کدر و سرد بوده است .

بدین ترتیب فنای ولی در حق موجب بقای حقیقی او می گردد . سید در این زمینه می گوید:

”و هذا الفناء موجب لان يتعين العبد بتعيينات حقانية و صفات ربانية مرة اخرى ، و هو البقاء بالحق ، فلا يرتفع التعيين منه مطلقا و هذا المقام دائرته اتم و اكبر من دائرة النبوة ، لذلك انختمت النبوة و الولاية دائمة و جعل الولي اسماً من أسماء الله تعالى ، دون النبي .“ (آملی، سید حیدر: جامع الاسرار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۸۹) و این فناء موجب است، زیرا فرد را از نو با صفات ربانی و با تعیینات حقانی متمایز می سازد و این همان بقاء بالحق است . اما تعیین به طور مطلق از میان برداشته نمی شود و گستره این مقام از قلمرو نبوت بزرگتر و کاملتر است به همین خاطر نبوت و ولایت برای همیشه بدان ختم می گردد. ولی نامی از نامهای خداوند متعال است، در حالی که نبی نیست .

سید مقام ولایت را غیر اکتسابی دانسته، می فرماید :

”ولما كانت الولاية أكبر حيلة من النبوة و باطناً لها . شملت الانبياء و الاولياء . فالانبياء (هم) اولياء فانين في الحق باقين به ، منبئين عن الغيب و أسراره بحسب اقتضاء الاسم ، الذي انبأه و اظهاره في كل حين منه و هذا المقام أيضاً اختصاص الاهی غیر کسبی ، بل جميع المقامات اختصاصیه عطاویه غیر کسبیه ، حاصلة للعین الثابتة من الفيض الاقدس ، و ظهوره بالتدریج ، بحصول شرایطه و اسبابه ، یوهم المحجوب فیظن انه کسبی بالتعمل و لیس كذلك فی الحقيقة.“ (منع پیشین، ص ۳۹۲).

و چون ولایت دایره ای بزرگتر از نبوت داشته و باطن آن به حساب می آید و شامل

انبیاء و اولیاست. پس انبیاء همان اولیایی هستند که در حق فانی گشته و به آن بقا یافته‌اند. آنها بر حسب نامشان از غیب و اسرار آن خبر می‌آورند. غیبی که اظهار و اطلاعش در هر لحظه‌ای از اوست، و این مقام همچنین یک امتیاز الهی و غیر اکتسابی است. به کلی همه این مقامات اختصاصی و اعطایی و غیر اکتسابی و از فیض اقدس برای عین ثابت حاصل می‌شود و ظهور آن به تدریج بوده و منوط به شرایط و ابزارهای آن است. و چون در پرده پوشیده شده است، گمان می‌رود که به وسیله عمل اکتسابی صورت گرفته، اما در حقیقت چنین نیست.

ختم ولایت و خاتم الاولیاء از نظر سید حیدر آملی

یکی از مهمترین مباحث در ولایت خصوصاً از دیدگاه عرفانی مبحث "ختم ولایت" است که هنوز هم معرکه آرای اهل ذوق و صاحب‌نظران در عرفان می‌باشد. جهت روشن شدن بحث ابتدا به ذکر معنای خاتم و اقسام آن و ختم و اقسام آن و صفات هریک از ایشان می‌پردازیم:

مقصود از خاتم، کسی است که به نهایت کمال رسیده و جامع تمامی مقامات گردیده است. (رک: کاشانی، عبدالرزاق: اصطلاحات الصوفیه، قم، ۱۳۷۰، ص ۱۵۹). این اصطلاح در شرع و نیز در عرفان در مورد دو امر بکار رفته است: نبوت و ولایت. خاتم نبوت کسی است که حق تعالی نبوت را به او ختم نموده و آن پیامبر اکرم (ص) است که آیه کریمه "و لکن رسول الله و خاتم النبیین" (احزاب، ۴۰). خاتم (به فتح تاء و کسر آن) غیر از معانی دیگری که دارند، هر دو به معنای آخر هر چیز و پایان آن نیز می‌باشند. در اقرب و قاموس خاتم (به فتح و کسر) به معنای انگشتر، آخر قوم، عاقبت شی و غیره و در کشاف و تفسیر بیضاوی به معنای آخر الانبیاء آمده است. قاموس قرآن ۲/۲۲۶. تصریح بر همین معنا دارد.

اما خاتم ولایت کسی است که صلاح دین و آخرت به توسط او به نهایت کمال رسیده و نظام جهان به مرگ او مختل می‌گردد. (اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۵۹)

همان طور که ولایت بر دو قسم بود، ختم نیز بر دو قسم است:

۱- ختم ولایت عامه یا مطلقه.

۲- ختم ولایت خاصه یا مقیده .

معنای ختم عام :

چون نبوت ظهور ولایت است، پس هرچه دایره نبوت عامتر باشد، دلیل بر شمول دایره ولایت خواهد بود و چون نبوت مطلقه از آن حضرت رسول (ص) بود، پس ولایت مطلقه نیز از آن حضرتش است و همان طور که نبوت جمیع انبیاء از آدم تا عیسی "علیهم السلام" از مراتب و شئون نبوت محمدی (ص) بود، پس ولایت ایشان که باطن نبوتشان می باشد، نیز از مراتب و شئون ولایت محمدی (ص) است و چون نبوت ایشان مانع از ظهور ولایتشان بود و ظهور این ولایت آنها در امت محمدی (ص) است، پس ختم آن نیز به دست ولّی از اولیای این امت خواهد بود.

معنای ختم خاص :

مقصود از ختم خاص همان ختم ولایت محمدی (ص) است و خاتم ولایت محمدی (ص) همان طور که از نام آن مشخص است ولایت اولیاء محمدی را ختم می نماید و او کسی است که بر قلب حضرت رسول اکرم، محمد مصطفی "صلی الله علیه و آله و سلم" می باشد .

مرحوم آقا محمدرضا قمشه‌ای، ختم خاص را بدین گونه تعریف می نماید: "مراد از خاتم الاولیاء، کسی است که صاحب عالی ترین مراتب ولایت و نهایت درجه قرب باشد، به گونه‌ای که نزدیک تر از او به خداوند متعال کسی نباشد. (قمشه‌ای، آقا محمد رضا: مباحث ولایت با رساله موضوع الخلافة الکبریا، قزوین، ۱۳۵۴، ص ۶۴).

۱- نظر سید حیدر درباره خاتم ولایت مطلقه :

سید حیدر قبل از اظهار نظر در باب ختم ولایت مطلقه، نخست تعریفی از ولایت مطلقه (بر اساس نبوت مطلقه) ارائه می کند:

"و للنبوة والولاية اعتباران: اعتبار الاطلاق و اعتبار التقييد، أي العام والخاص، و

التشريع و غير التشريع . فالمقيده من النبوة ما تقدم تعريفها و أما المطلقة ، فهي النبوة الاصلية الحقيقية ، الحاصلة في الازل ، الباقية الى الابد ، كقول النبي - صلى الله عليه و آله و سلم ، "كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين " . و النبوة الاصلية بالحقيقة (هي) عبارة عن اطلاع ذاك النبي المخصوص بها على استعداد جميع الموجودات ، بحسب ذاتها و ماهيتها و حقايقها و اعطاء حق كل ذي حق منها بلسان استعداداتها . من حيث الانباء الذاتى و التعليم الحقيقى الازلى المسمى بالربوبية و السلطنة الكبرى و صاحب هذا المقام هو الموسوم بالخليفة الاعظم و قطب الاقطاب و الانسان الكبير و آدم الحقيقى ، المعبر عنه بالقلم الاعلى و العقل الاول و الروح الاعظم و أمثال ذلك. ("أملی، سيد حيدر : جامع الاسرار ، ص ۳۹۰).

برای نبوت و ولایت دو اعتبار است : یکی اطلاق و دیگری تقييد يا عام و خاص و يا تشريع و غير تشريع . درباره شناخت نبوت مقیده پیش از این گفته شد . اما نبوت مطلقه، همان نبوت حقیقی و اصلی است که از ازل تا به ابد موجود بوده و خواهد بود. آنچنان که حضرت نبی اکرم صلی الله و علیه و آله فرمود : "كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين " . و نبوت اصلی و حقیقی عبارت است از آگاهی اختصاصی آن نبی بر استعداد همه موجودات. از حیث ذات و ماهیت و حقایق آنها و اعطای حق هر صاحب حقی بر اساس استعداد ذاتی آن ، از راه اخبار و تعلیم حقیقی و ازلی که ربوبیت عظمی و سلطنت کبری نامیده می شود و صاحب چنین مقامی موسوم به خلیفه اعظم و قطب الأقطاب و انسان کبیر و آدم حقیقی است که از آن به قلم اعلى و عقل اول و روح اعظم و امثال آن تعبیر شده است .

"و باطن هذه النبوة هي الولاية المطلقة و الولاية المطلقة هي عبارة عن حصول مجموع هذه الكمالات بحسب الباطن في الازل و ابقائها الى الابد ، كقول أمير المؤمنين - عليه السلام "كنت ولياً و آدم بين الماء و الطين " و كقول النبي - صلى الله عليه و آله و سلم "أنا و على من نور واحد" و كقوله فيه "خلق الله روحى و روح على بن أبى طالب قبل أن يخلق الخلق بألفى عام ، الحديث و كقوله فيه "بعث على مع كل نبى سراً و معى جهراً". و باطن این نبوت ، ولایت مطلقه است و ولایت مطلقه عبارت است از کسب همه

این کمالات به صورت باطنی از ازل و حفظ آنها تا ابد . مانند سخن امیرالمؤمنین (ع):
 "كُنْتُ وَلِيًّا وَ أَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ" . و مانند این قول نبی اکرم (ص) که فرمود "انا و علی
 نورٌ واحدٌ" . و مانند حدیث دیگری در این باره "خلق الله روحی وروح علی ابن ابیطالب
 قبل ان یخلق الخلق بألفی عام" (ر.ک: صافی، لطف الله: پیرامون معرفت امام، تهران، ص ۱۹). حدیث
 دیگر او که فرمود: "بُعِثَ عَلِيٌّ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا وَ مَعِي جَهْرًا".

بنابراین ولایت (ولایت مطلقه) برای حقیقت محمدیه (ص) بالاصالة است و
 برای امیرالمؤمنین (ع) بالوراثه است و پس از او فقط برای فرزندان معصومش خواهد
 بود که از طرف خداوند متعال به امامت و خلافت مأمور گشته اند .

سید نسبت میان ولایت مطلقه و حقیقت محمدیه (ص) را اینگونه بیان می نماید:
 "و معلوم ایضاً بآن النبوة المطلقة و الولاية المطلقة ، مخصوصتان بالحقیقة المحمدية .
 ولحقیقته اعتباران : اعتبار الظاهر و اعتبار الباطن . فالاعتبار الاوّل مخصوص بالنبوة و
 الاعتبار الثاني مخصوص بالولاية و معلوم أنّ الولاية (مطلقاً) مخصوصة بخاتم الاولياء و
 أنّ النبوة (مطلقاً مخصوصة) بخاتم الانبياء فيكون الخاتم للولاية المطلقة حينئذ علی بن ابی
 طالب - عم - الذی هو مظهر الباطن (ای مظهر باطن النبوة) و يكون الخاتم للنبوة المطلقة
 نبينا - عم - الذی هو مظهر الظاهر (ای مظهر ظاهر النبوة المطلقة) و مبدأ الكلّ و مرجع
 الجميع . و الشيخ (الحاتمی) قد حکم مراراً بأنّ هذه الولاية حاصلة للختم بالارث
 المحمديّ ، الذی هو الارث المعنوی من العلوم و المعارف ، دون الارث الصوريّ ، و ان كان
 الارث الصوريّ الذی هو الملك و المال و أمثالهم يرجع (ایضاً) الى علیّ و اولاده - عم -
 كما قال - صم: "انت و زيری فی حياتی و خلیفتی من بعدی و وارث علمی و قاضی دینی"
 الحديث. " (آملی، سید حیدر: جامع الاسرار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۹۵).

و همچنین معلوم است که نبوّت مطلقه و ولایت مطلقه دو اعتبار از حقیقت
 محمدیه (ص) هستند: اعتبار ظاهری و اعتبار باطنی . اوّلی مخصوص به نبوّت است
 و اعتبار دوّمی مخصوص به ولایت است . خاتم ولایت که علیّ ابن ابی طالب است،
 مظهر باطن نبوّت مطلقه است و خاتم نبوّت مظهر نبوّت مطلقه و مبدأ کل و مرجع
 جميع کمالات است شیخ حاتمی حکم نمود به اینکه ولایت مطلقه حاصل است

برای خاتم آن که وارث محمدی (ص) است؛ خواه این وارث معنوی باشد، نظیر علوم و معارف و خواه ارث صوری باشد. در هر دو حالت، این ارث به علی علیه السلام و اولادش مرجوع است. همان طور که نبی اکرم (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: "انت وزیر فی حیاتی و خلیفتی من بعدی و وارث علمی و قاضی دینی".

سید سپس در شرح اوصاف خاتم ولایت مطلقه می فرماید:

"و ایضاً یحب أن یكون خاتم الولاية المطلقة، بعد خاتم النبوة المطلقة، أعلم الناس و اکملهم شریعة و طريقة و حقیقة. و لیس فی الحقیقة هناك اعلم الناس بهذه المراتب، بعد نبینا - صم - غیر علی - عم، لانه کان صاحب سره و عیبه علمه و الوارث لحقائقه و دقائقه و المطلع علی غوامضه و معضلاته". (آملی، سیدحیدر: نص النصوص، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۴۰).
چون واجب است که خاتم ولایت مطلقه اعلم از دیگران بعد از خاتم نبوت مطلقه از حیث شریعت و طریقت و حقیقت باشد و این شخص بعد از پیامبر (ص) علی (ع) است، زیرا آن حضرت صاحب اسرار و وعاء علم و وارث حقایق و دقائق پیامبر (ص) بوده است.

سید در اثبات ادعای خود استناد می کند به حدیث نبوی:

قال النبى - صم: "بعث الله علیاً مع کل نبی سراً و معی جهرأ" و هذا بدل علی صحه ما قلناه فیہ، لان معيته مع الانبياء سراً شاهد بولايته و مظهریتهم لها و كذلك (هذا الحدیث هو شاهد) بخاتمية الولاية له و معيته فی الازل مع النبى - صم - الذى هو مطلوبنا، و المطلوب من هذا البحث". (همان منبع، ص ۳۵۲).

پیامبر (ص) فرمود: خداوند علی را با دیگر پیامبران به صورت پنهانی و با من به طور ظاهر و آشکار مبعوث کرده و این حدیث دلالت بر صحت گفته ما دارد، چرا که به طور سزای با انبیاء بودن دلیل بر ولایت حضرت علی (ع) بر آنهاست و همچنین شاهد بر خاتمیت ولایت مطلقه اوست.

سید حتی در تأیید این نظر شیعی استناد به قول ابن عربی می نماید:

"و علی الخصوص تأکید ذلک فی قولهم الذى قالوا: "القضية الكبرى هي مرتبة قطب الاقطاب و هي باطن نبوة محمد - صم". "فلا تكون (هذه المرتبة) الا لورثته لاختصاصه -

عم - بالا کلمیة (فی کلی شیء). فلا یكون خاتم الاولیاء و قطب الاقطاب الا علی باطن خاتم النبوة الذی هو علی بن ابی طالب - عم . ثم بعده المهدي - عم - من حیث التقیید ، لانه مع وجود هؤلاء - اعنی مع وجود اولاده الی المهدي - عم - الذین هم ورثته حقیقة - لایجوز أن تكون ولایتة منسوبة الی غیرهم. " (آملی، سیدحیدر: جامع الاسرار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۹۶).

و در این خصوص قول ابن عربی بر مدّعی ما دلالت دارد. ایشان گفته اند: "القطیبة الكبرى هی مرتبة قطب الاقطاب و هی باطن نبوة محمد (ص)". و همانطور که می دانیم ، این مرتبه برای کسی جز وارث نبی اکرم (ص) که حضرت علی (ع) باشد، حاصل نیست . پس خاتم الاولیاء و قطب الاقطاب حضرت علی (ع) و بعد از او حضرت مهدی (ع) از حیث ولایت مقیده، خاتم است و با وجود این عزیزان که وارث نبی اکرم (ص) هستند ، جایز نیست خاتمیت را به کسی دیگر منسوب کرد .

سید در آخر جهت تأکید ادعایش استناد به آرای مشایخ صوفیه و عرفا می کند :
"وقد ذهب الی هذا اکثر المشایخ الذین ذکرناهم ، من الجنید و الشبلی و معروف الكرخی و ابی یزید البسطامی و الذین ما ذکرناهم و من جملتهم الشیخ الاعظم مؤید الدین الخجندی ، الذی هو اول الشراح للفصوص ، فانه ذکر فی "الفص الشیثی" هذا المعنی و خصّ الولاية المطلقة و خاتمیتها بعلی ابن ابی طالب - عم - و سماها آدم الاولیاء. (همان منبع، ص ۴۳۱).

قول ما را بسیاری از مشایخ تأیید می کنند، نظیر: شبلی و معروف کرخی ، بایزید بسطامی و جنید بغدادی و اعظم آنها شیخ مؤیدالدین خجندی است که از اولین شارحان فصوص به حساب می آید. ایشان مطلب فوق را در شرح "فص شیثی" آورده و خاتم ولایت مطلقه را به علی (ع) نسبت داده است و او را "آدم الاولیاء" نامیده است .

۲- نظر سید حیدر درباره خاتم ولایت مقیده :

سید حیدر صریحاً اعتقاد خود را مبنی بر اینکه حضرت مهدی (ع) خاتم ولایت

مقیده است ، مطرح می نماید و این گونه توضیح می دهد:

"فكما أنّ نبوة دائرة متألفة في الخارج من نقاط وجودات الانبياء ، كاملة بوجود النقطة المحمدية ، فالولاية ايضا دائرة متألفة في الخارج من نقاط وجودات الاولياء كاملة بوجود النقطة التي ستختم بها الولاية " و هو المهدي - عم و هو الخاتم الذي تقوم به الساعة و ينقل من الدنيا الى الآخرة. " (همان منبع ، ص ۴۳۵).

بنابراین همانطور که نبوت دایره ای است که در خارج از نقطه هایبی که هریک مظهر وجود انبیاء می باشند تألیف گردیده است و با نقطه محمدیه (ص) کامل می گردد، همان طور ولایت نیز دایره ای است که در خارج از نقاطی که هریک مظهر وجود اولیا می باشند، تألیف شده است و با وجود ولایتی که به وسیله او دایره خاتمه می یابد، کامل می گردد و او حضرت مهدی (عج) است که با آمدن او قیامت بر پا می شود و دنیا به آخر می رسد.

سید حیدر در تأیید نظرش استناد به رأی شیخ اکبر نموده ، می گوید :

"والذي قاله الشيخ (ابن العربي) ايضاً ، في معنى الخاتم ، هذا معناه و هو قوله : "يجب أن يكون الخاتم وارثاً للنبي - صم - و لا يكون بعده ولي و ان كان لا يكون الا تابعاً له و متبعاً اثره." و ليس يوصف بهذا (الوصف) الخاتم للولاية المطلقة الذي هو علي بن ابي طالب - عم . فلم يبق الا من يكون الخاتم للولاية المقيدة الذي ، هو المهدي - عم ، و قوله تعالى : "ان الارض يرثها عبادي الصالحون" اشارة الى هذا ، لأن المراد بالارض أهلها او ما عليها ؛ و "الصالحون" من بعده ، بعد الانبياء و الرسل و الخلفاء و الائمة ، ليسوا الا الاولياء الكمل ، المعبر عنهم بالخاتم و قطبهم الذي هو المهدي - عم - فانه قطب زمانه و امام ايامه و ليس في العالم غيره يستحق الامامة و الخلافة و الخاتمية للولاية المقيدة المحمدية الارثية. (أملی ، سيد حيدر: نص النصوص، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۶۹).

ابن عربی (ره) در معنای خاتم گفته است: "خاتم حتماً باید وارث نبی باشد و بعد از او ولی دیگری نیست". با این بیان وصف خاتم ولایت مطلقه که حضرت علی (ع) است، توصیف نمی شود. پس تنها کسی که باقی می ماند و با این وصف می تواند خاتم ولایت مقیده باشد، حضرت مهدی (ع) است. اینکه خداوند فرمود: "ان الارض

برئتها عبادی الصالحون" (انبیاء، ۱۰۵) اشاره به همین معناست، زیرا مراد به "ارض" اهل زمین و آنچه در آن است، می باشد و مراد از "الصالحون" بندگان کامل خدا بعد از انبیا و رسولان می باشند که قطب آنها حضرت مهدی (ع) است. پس همانا او قطب زمان و ایام خود است و در عالم غیر او وجود ندارد که مستحق امامت و خلافت و خاتمیت برای ولایت مقیده محمدیه ارثیه باشد.

سید همچنین نظرش را مستند می نماید به آرای سایر مشایخ عرفا: "و يدلّ علی هذا ایضاً ما ورد فی اصطلاح القوم - وقد سبق مرة - و هو قولهم: "القطبية الكبرى هي مرتبة قطب الاقطاب و هو باطن نبوة محمد - صم . فلا يكون الا لورثته، لاختصاصه بالاكتمية . فلا يكون خاتم الولاية و قطب الاقطاب الاعلی باطن خاتم النبوة". و قولهم أيضاً: "خاتم النبوة هو الذي ختم الله تعالى به النبوة و لا يكون الا واحداً و هو نبينا - صم . وكذا خاتم الولاية و هو الذي يبلغ به صلاح الدنيا و الآخرة نهاية الكمال و يختل بموته نظام العالم و هو المهدي الموعود به فی آخر الزمان." (آملی، سید حیدر: جامع الاسرار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۴۶).

همچنین آنچه که در اصطلاح مشایخ و عرفا بر "قطبیت کبری" دلالت می کند، مؤید ادعای ماست، زیرا قطبیت کبری مقام قطب الاقطاب است که آن باطن نبوت حضرت محمد (ص) است و این ممکن نیست مگر به وراثت. بدین ترتیب، خاتم ولایت مطلقه که باطن خاتم نبوت است حضرت علی (ع) می باشد و همچنین خاتم ولایت مقیده محمدیه (ص) حضرت مهدی (ع) است که به واسطه او دنیا و آخرت به صلاح و نهایت کمال خود می رسند و با رحلت او نظام هستی مختل می گردد. سید ادله خود بر خاتمیت حضرت مهدی (ع) را چنین عنوان می کند:

لأن الخاتمية للولاية المقيدة المحمدية الارثية تحتاج الى المناسبة الحقيقية بينها و بين صاحبها ، بحسب الصورة والمعنى و كلاهما حاصلان للمهدي دون الشيخ بوجوه متعددة ، كما سبق بعضها و يجيء البعض الآخر و أقل ذلك هو أنه يجب ان يكون الخاتم للولاية المحمدية أعلم الناس و أكملهم بعده (ای بعدالنبي محمد) و اقرب الخلق اليه و اشرفهم لديه و ليس هذا كله ، باتفاق المحققين ، الآ للمهدي عليه السلام." (همان منبع،

ص ۴۴۴).

زیرا خاتمیّت ولایت مقیده محمدیّه ارثی است و احتیاج به مناسبت حقیقی بین او و صاحبش از حیث صوری و معنوی دارد و این هر دو مناسبت، به دلایل متعدد برای مهدی (ع) حاصل است. همان طوری که بعضی از آن دلایل سابقاً گذشت و بعضی دیگر را بعداً می‌گوییم و اقلّ دلیل این است که خاتم ولایت مقیده محمدیّه باید اعلم و اکمل مردم بعد از نبی (ص) و نزدیکترین مردم نسبت به او و بالاترین مردم نزد او باشد، به اتفاق محققین این شخص، کسی جز حضرت مهدی (ع) نمی‌باشد.

"واعظم الدلیل علی ذلک، علمه (ای المهدی) بالقرآن علی ما هو علیه و لیس للشیخ (ابن العربی) و لا غیره هذا، حتی قالوا: (أنه) لا یقرأ القرآن علی ما هو علیه الا المهدی اذا ظهر. و قوله - صم -: "کتاب الله و عترتی، یشهد بذلک، لانه جعلهما توأمین. و قال: "لا یفرقا حتی یردا علی الحوض". و قال بعبارة اخرى وهی قوله: "انّ اولی الناس بکتاب الله انا و اهل بیتی من عترتی": (منبع پیشین، ص ۴۴۵).

دلیل دیگر، علم حضرت مهدی (ع) بر قرآن کریم بنا بر آنچه هست می‌باشد. در روایات آمده است که قرآن بنا بر آنچه که هست خوانده نمی‌شود، مگر زمانی که حضرت مهدی (ع) ظهور کند. و قول نبی اکرم (ص) در حدیث ثقلین "کتاب الله و عترتی" شهادت می‌دهد. به اینکه آن دو را توأم قرار داد و فرمود "لا یفترقا حتی یردا علی الحوض". و در عبارتی دیگر فرمود: "انّ اولی الناس بکتاب الله انا و اهل بیتی من عترتی".

"... و لم یکن غرضه الا ذلک، ای ان یخبر الناس بان النبوة قد کملت و الرسالة انتهت، فلم یبق الا الولاية و سلطانتها و تلک، من حیث الاطلاق، تتعلّق بالولی المطلق الذی هو علی بن ابی طالب - عم. و من حیث التقیید (تتعلّق) بابنه الذی هو المهدی و الولی المقید الاتی فی آخر الزمان خاتماً وارثاً. (همان منبع، ص ۴۵۰).

غرض نبی اکرم (ص) در قضیه (حجة الوداع) این بود که همانا نبوت و رسالت کامل گردید و چیزی باقی نماند مگر ولایت و آن از حیث اطلاق متعلّق به حضرت علی (ع) و از حیث تقیید متعلّق به پسرش مهدی (ع) است که در آخر الزمان می‌آید و

خاتم ولایت مقیده محمدیه و وارث است.

نتیجه:

ولایت، رکنی مشترک میان شریعت، طریقت و حقیقت است که همیشه مورد توجه و تأمل سالکان عارف و رهروان عامل بوده است. ایشان تلاش نمودند که گوهر ولایت و صاحبان حقیقی آن را در صدف تکوین و تشریح به نظاره بنشینند و حاصل این تأمل، معرفتی است گرانقدر که در کتب ایشان برای طالبان حقیقت به یادگار مانده است.

در میان مشایخ دین و عرفان جناب سید حیدر آملی جایگاهی بلند دارد، زیرا ایشان در تقریر و تبیین عرفان شیعی بر اساس رکن ولایت و ایجاد تقریب و تلفیق میان شریعت و طریقت سهمی بسزا دارد. وی در نیل به این هدف در مهمترین آثارش (جامع الاسرار، نَصُّ النَّصُوصِ) بحث ولایت را به طور مستوفی طرح نموده است. سید حیدر در این کتب جایگاه و تعریف ولایت را به عنوان باطن نبوت ترسیم نموده و با بیان ویژگیهای اختصاصی نبوت و ولایت، جهات تمایز انبیا و اولیا را خاطر نشان می نماید. سید مبحث ختم ولایت و خاتم الاولیا را به عنوان عصاره بحث ولایت مطرح نموده و به طور صریح و مؤکد نظر می دهد که خاتم ولایت مطلقه محمدیه، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و خاتم ولایت مقیده محمدیه، منحصرأً حضرت مهدی (عج) است. لذا حضرت مهدی (ع) از زمان شهادت پدر بزرگوارشان، حضرت امام حسن عسکری (ع) تا بر پایی قیامت، نه تنها امام و پیشوا، بلکه قطب الاقطاب و خلیفه الله و ولی الله الاعظم می باشند.

بدین ترتیب، سید حیدر آملی با نگاهی شیعی به تحلیل و تفسیر ولایت پرداخته و آن را نه صرفاً به عنوان باوری دینی و شیعی، بلکه همچون قله ای رفیع در معرفت عرفانی و یکی از رموز پیوستگی شریعت و طریقت معرفی می نماید.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- آملی، سید حیدر، ۱۳۶۸ ه. ش، جامع الاسرار و منبع الانوار، با تصحیحات هنری کرین و عثمان یحیی، چاپ دوم، تهران.
- ۳- آملی، سید حیدر، ۱۳۶۷ ه. ش، نصّ النصوص، به اهتمام هنری کرین و عثمان یحیی، چاپ دوم.
- ۴- آملی، سید حیدر، اسرار الشریعة و اطوار الطریقه و انوارالحقیقه، مقدمه و تصحیح محمد خواجهوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- ۵- ابن عربی، ۱۳۹۴ ه. ق، فتوحات مکیه، تصحیح عثمان یحیی، ۱۴ جلد، قاهره.
- ۶- ابن عربی، ۱۳۶۶ ه. ش، فصوص الحکم، تصحیح ابوالعلاء عفیفی، چاپ اول، تهران.
- ۷- ترمذی، شیخ ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن الحکیم، ختم الاولیاء، تحقیق عثمان یحیی، مطبعه الکاتولیکیه، بیروت.
- ۸- جامی، ۱۳۵۶ ه. ش، نقدالنصوص فی شرح الفصوص، تهران.
- ۹- حسن زاده آملی، ۱۳۶۵ ه. ش، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، چاپ سوم، تهران.
- ۱۰- رازی، نجم الدین، ۱۳۵۲ ه. ش، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران.
- ۱۱- صافی، لطف الله، پیرامون معرفت امام، تهران، انتشارات آفاق.
- ۱۲- علامه طباطبائی، تفسیرالمیزان، ۴۰ جلد، تهران، انتشارات دارالعلم.
- ۱۳- قمشه ای، آقا محمد رضا، ۱۳۵۴ ه. ش، مباحث ولایت با رساله موضوع الخلافه الکبری، به کوشش منوچهر صدوقی، مطبع نور، قزوین.
- ۱۴- قیصری، ۱۲۹۹ ه. ق، شرح فصوص الحکم، تهران.
- ۱۵- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۰ ه. ش، اصطلاحات الصوفیه، با تعلیقات دکتر محمد کمال ابراهیم جعفر، چاپ دوم، قم.
- ۱۶- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۶۸ ه. ق، شرح فصوص الحکم، چاپ دوم، مصر.
- ۱۷- هجویری، ۱۳۵۸ ه. ش، کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران.